

## شعر فارسی

# غالب دهلوی

**آشنا:** سال میلادی جاری را در کشور

هندوستان به نام «غالب دهلوی» نامگذاری

کرده‌اند. مجله آشنا به منظور مشارکت در

بزرگداشت مقام غالب، مقاله زیر را تقدیم

غالب دوستان می‌کند.

دکتر ابوالقاسم رادفر

سخن از شاعری است بزرگ و نثر نویسی سترگ:

میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، ملقب به نجم الدوله دبیرالملک

نامی آشنا و معروف در تاریخ شعر فارسی. فرهنگ نویسی که چندین فرهنگ به یادگار

گذاشته<sup>(۱)</sup> و آثار فراوانی در نظم و نثر فارسی و اردو دارد.

غالب در روز یکشنبه هشتم ماه رجب ۱۲۱۲ هـ/ ۲۷/۵ دسامبر ۱۷۹۷ م. در شهر آگره

متولد شد. اجداد او از ترکان «ایبک» در ترکستان بودند. از این روست که او در مثنوی «ابر

گوهر بار»<sup>(۲)</sup> که آخرین مثنوی اوست به مطلع:

سپاسی کزو نامه نامی شود سخن در گزارش گرامی شود

می‌گوید:

ز خود رفته ترک‌کیست هندوی تو      عجب نبود از خوبی خوی تو  
 که جویی رضای ز خود رفته‌ای      دهی می به ترک جگر تفته‌ای  
 همانطور که امیر خسرو - ملقب به «طوطی هند» - پانصد سال پیش از غالب خود را چنین

نامیده است:

ترک هندوستانیم من، هندوی گویم چو آب

شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن (۳)

غالب یکی از بزرگترین شاعران فارسی گوی سده سیزدهم شبه قاره هند و پاکستان است. ناعری که پس از بیدل بلافاصله یاد او به ذهن می‌آید. غالبی که «اقبال» در بخش اول منظومه «بانگ درا»ی خود رسایی «پر مرغ تخیل» او را مورد تحسین قرار داده و می‌گوید:

هستی تو بر فکر انسان روشنی می‌افکند، رسایی پر مرغ تخیل (معرفت) تو تا کجاست. بزم سخن پیکر ترا سراپا روح بود، زیب محفل بود و از محفل نیز پنهان بود محفل هستی تو از بربط سرمایه‌دار (پر مایه) است، همانطور که از نغمه‌های دریا سکوت کوهسار پیدا می‌شود.

از بهشت تخیل تو بهار قدرت است، از کشت فکر تو در عالم سبزه می‌دمد...  
 (ترجمه از اردر) (۴)

کسی که اقبال از او در جارید نامه با تجلیل فراوان یاد کرده و در فلک مشتری با روان او

دیدار می‌کند و «غالب» غزل خویش به مطلع:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم      قضا به گردش رطل گران بگردانیم

را برای او می‌خواند. وی همچنین چندین غزل غالب را تقلید کرده است که بیتی از آن به

عنوان نمونه نقل می‌شود:

غالب: اختر می‌خوشت از اینم به جهان می‌بایست

خرد پیر مرا بخت جوان می‌بایست

اقبال: باز این عالم دیرینه جوان می‌بایست!!

برگ کاش صفت کوه گران می‌بایست

(زبور عجم، ۱۹۲)

اقبال در یکی از منظومه‌های اردوی خود، شعر وی را زیبا و کم نظیر دانسته و او را با گرده، شاعر آلمانی، مقایسه کرده است. غالب به زبان فارسی تسلط کامل داشت (۵) و فارسی را از یک نفر زرتشتی یزدی به نام هرمزد که بعد مسلمان شد و نام عبدالصمد بر خود گذارد فرا گرفت... او تا ۲۵ سالگی به زبان اردو شعر می‌گفت و بعد از آن رو به نظم و نثر فارسی هم آورد و سخنور برجسته و ممتاز زبان فارسی گشت. وی به شعر فارسی علاقه مفراطی داشت و برای شعر اردوی خود در برابر شعر فارسی ارزش زیادی قائل نبود، چنانچه می‌گوید:

فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ  
بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ سن است

به قول ادریس احمد:

«غالب» شعر فارسی خود را گنجینه پربهای خود می‌پنداشت. حقیقت هم اینست

که شعر فارسی «غالب» دارای عصاره سرمایه رفتگان و مواد مورد علاقه

آیندگان است ولی مردم به کلام فارسی او بسیار کم توجه داشتند...» (۶).

زیرا او در عصری می‌زیست که حکومت اسلامی هند راه زوال را می‌پیمرد و تسلط

استعمارگران انگلیسی، محیط سیاسی و اجتماعی شبه قاره را به انحطاط کشانده بود و حتی

شکست آزادی طلبان در سال ۱۸۵۷ مایه یأس و ناامیدی او شده بود. وجود گرفتاریها و

ناراحتی‌هایی از این دست زندگی شخصی شاعر را نیز آکنده از «تلخ کامیها و آشفته‌گیها کرده

بود چنانچه گوید:

گفتنی نیست که بر غالب ناکام چه رفت  
این قدر هست که این بنده خداوند نداشت

... وی در غزلیاتش احساسات و عواطف انسانی را با نهایت دقت تجزیه و تحلیل

می‌کند. شعر وی تصویر امیدها و ناامیدیها، پیروزیها و شکستهای زندگی است که با کمال

زیبایی آنها را ترسیم می‌نماید. در عین حال سرشار از احساسات عرفانی است و حاوی افکار

و معانی عمیق و احساس تازه پردازی و ابتکار و خلاقیت است» (۷). بیان اینگونه حالات و

مسائل در شعر فارسی غالب گویای تبخّر و مهارت فارسی سرایی و فارسی دنی اوست که

خود او جای جای بر آن تأکید ورزیده است. در چندین جای از نامه‌های اردوی او آمده که

غالب در فارسی دانی استعداد خدادادی دارد و یاد آور می‌شود که رموز و ظرافتهای فارسی آن

چنان در رگ و پی او جایگزین شده‌اند که جوهر در فولاد.

ما هم به هیچ وجه دلیلی بر مخالفت با آرای او نمی‌توانیم بیاوریم زیرا که غالب

شاعریست توانا و کاملاً مطلع بر شعر متقدمان و متأخران و آگاه بر مسائل لغت و فرهنگ که وجود آثار فارسی او گویای این حقیقت مسلم است. از این روست که غالب شعر فارسی خود را مایه صد نخر و مباحثات می‌داند و شعر اردوی خود را در مقایسه با آن برخوردار از اعتبار و رونق کمتری می‌شمارد.

غالب به جهت نیاکان ترک نژاد خود اصالتاً با زبان فارسی بیگانه نبوده و آنرا فرا گرفته بود و از جانب دیگر گستره تاریخ چندین صدساله زبان و ادب فارسی در هند و آشنایی غالب با رمز و راز آن، زبانی که تراوش یافته ذهن و اندیشه خلاق گویندگان پیشین است. زبانی که طی سالها تمرین و ممارست در اصناف سخن از جمله قصیده، مثنوی، غزل و رباعی صیقل یافته و متکامل شده، همه اینها عواملی است که موجب شد غالب هوشیار و مستعد را به بلندپه‌ای کمال برساند. زیرا شعر او عصاره و چکیده هنرمندیها و نو آفرینیها و مهارتهای شاعران گذشته تا زمان متأخر یعنی از رودکی و فردوسی گرفته تا بیدل و دیگران است.

غالب در انواع مختلف شعر فارسی طبع آزمایی کرده و با شمع احساس و بارقه فکر و وسعت تخیل و بینش خاص خود بزم سخن را جلوه‌ای دیگر داده و باعث غنای ذهن و زبان خود گردیده بود. برای غالب، فارسی زبان تربیت علمی و فکری و زندگی هنری بود. از این رو این زبان را برای اظهار اندیشه و هنر خود انتخاب کرده بود.

ذوق فکر غالب را برده از انجمن بیرون

با ظهوری و صائب محو همزبانی هاست

در انجمن ذهنی غالب، شاعران بسیاری چون فردوسی، نظامی، خاتانی، سعدی، حافظ، ظهوری، عرفی، صائب، فغانی، شوکت بخاری، جلالی، غنی کشمیری، ناصر علی سرهندی و ... و مهم‌تر از همه بیدل وجود دارند. به این جهت است که او فارسی می‌اندیشد و فارسی می‌نویسد و فارسی بیان احساس می‌کند. ذخیره اطلاعات و تجربیات علمی و ادبی غالب از دریای بیکران شعر و ادب فارسی در اثر مطالعه دواوین و آثار فارسی زبانان و گویندگان پارسی گوی با حالت نوعی تردید ما را بر آن می‌دارد که بگوییم شعر فارسی غالب در بیشتر جاها بازتاب اندیشه و احساس سراینندگان فارسی گوی ایران و شبه قاره است. حتی از نظر محور عروضی، ترکیبات، تشبیهات، استعارات، صنایع لفظی و معنوی و موارد دیگر. البته در اینجا مقایسه‌ای در بین نیست و ذکر برتری یکی بر دیگری نمی‌باشد بلکه بیشتر جنبه



تأثیرپذیری و اقتضای او از شیوه شاعران دیگر است. غالب شاعری است که نه فقط برای خود حق آزادی ذهنی طلب می‌کند بلکه برای افراد بعد از خود نیز فضای ذهنی آزادتر، وسیع‌تر و گشاده‌تر به جای گذاشته است. همان اندازه که وارثان علم و ادب فارسی، او را بخشیده بودند.

غالب با اینکه در انواع نظم و نثر طبع آزمایی کرده ولی اهمیت او بیشتر در سرودن غزل است. بیان عواطف و احساسات و مضمون آفرینی و بازتاب مسائل اجتماعی زمانه‌اش و انسان دوستی و محبت به هم‌نوع و طعن و طنز نسبت به نارسائیه‌ها و بی‌عدالتیهای جامعه به همراه شوخی و فکاهی محتوای غزلیات او را تشکیل می‌دهند. او سخت مخالف افرادیست که رفتار و کردارشان یکی نیست و ریا و تظاهر می‌کنند که درین مورد کلام او حتی در نثر بسیار گزنده و تند است و طنز و انتقاد کلام حافظ را به یاد می‌آورد:

نگشت از سجده حق جبهه زهاد نورانی چنان کافر و خت تاب باده روی باده خواران را  
بنا به نوشته دکتر عبدالشکور احسن «وی واقعیت‌های زندگی و سرشت و نهاد بشر را به طور عمیق بررسی کرده بود و شعر وی دلیل بارز نیروی فکری و ذهنی او می‌باشد. حقایق و واقعیت‌های سنگین و تغییرناپذیر را مورد تجزیه قرار می‌دهد و خود را اسیر سنن نمی‌داند. وی روحیه آزاد و خلاق را دارا است و به جای تقلید سنن به سراغ حقیقت و واقعیت می‌رود. ابیاتی که در زیر نقل می‌گردد نمایشگر همین روش حقیقت‌جو و نوآور اوست:

بامن میاویز ای پدر، فرزند آزر را نگر

هر کس که شد صاحب نظر دین بزرگان خوش نکرد

یا:

زله بردار کس چرا باشم من هدایم مگس چرا باشم (۸)

در غزلیات غالب باریک اندیشی‌ها، ظرافتها و گاه پیچیدگی‌هایی به سبک هندی ضمن خیال پردازیها کاملاً مشهود است مانند :

پیش از این یاد بهار این همه سر مست نبود  
شمنم ماست که تر کرده دماغ دم صبح

یا :

دارم دلی ز آبله نازک نهاده تر  
از جنبش نسیم فروریزی زهم  
آهسته پا نهم که سر خار نازک است  
ما را چو برگ گل در و دیوار نازک است

بیت زیر گویای مبالغه گویی و اغراق شاعرانه اوست :

اشکی نمائد بانی از فرط گریه غالب !  
سیلی رسید و گویی از دیده شست نم را (۹)

در ترکیبات او گاه به جای رفعت و عظمت، غرابت است و زمانی شعر او تشبیه در تشبیه و کنایه در کنایه است. لطافت بیان خاص غالب بیشتر در غزلهای فارسی اوست، که همواره در حد اعتدال و توازن است. غالب در غزلیات خود گاه بسیار زیبا تصویرگری جزو و مذاحساسات می‌کند و زندگانی سراسر امید را نشان می‌دهد و وقت و جای دیگر رویه غم و اندوه زندگی را ارائه می‌دهد. زبانی چون بیدل در بیان کیفیات عشق و محبت شیوه بیانش از سادگی دور شده و به پیچیدگی کلام می‌انجامد.

تصویرگری :

جنبه دیگر غزل غالب تصویرگری دنیای درون و اظهار احساسات شخصی خود اوست. نقشها و تصاویر آفریده او در این مورد از یک طرف بیانگر احساس شادابی، لطافت و تازگی است و از جانب دیگر نشان دهنده ناهمواریها، نابسامانیها و ناداریهای شاعر. ازین روست که غالب را می‌توان به تمام معنا شاعر روابط انسانی و نقاش دنیای احساسات زشت و زیبا، و به طور کلی متضاد بشری نامید. زیرا در کمتر شعری از اوست که ابن تصویرگری جذبات و احساسات به چشم نیاید. دلیل این امر هم شاید از سوی فراز و نشیب زندگانی شخصی او بوده و از طرف دیگر اجتماع شکست خورده از نظر سیاسی و رو به انحطاط، که گاه لحن او را غم‌آلود و اندوه‌بار کرده است. با این حال این امر نه تنها روحیه او را در هم نکوبید و او را از پای نینداخت برعکس در نتیجه همین تجربیات و بازیابی حقایق بود که روز به روز بر

فهم و شعور او می‌افزود و حس مقاومت و ایستادگی او را در برابر نامرادیها و محرومیتها افزایش می‌داد.

«بی‌مهریهای زمان را می‌پذیرفت و به شعور و نرزانگی خود می‌بالید:»

راز دان خوی دهرم کرده‌اند / خنده بر دانا و نادان می‌زنم» (۱۰)

معانی لطیف:

از دیگر خصوصیات شعر غالب وجود مضامین نغز و معانی لطیف در آنست. با بررسی

اجمالی شعر غالب در می‌یابیم که در شعر او تقریباً تمام ویژگیهای سبک هندی دیده می‌شود که ذکر یکایک آنرا در اینجا لازم نمی‌بینم زیرا در این مورد مآخذ فراوانی وجود دارد (۱۱).

در اشعار غالب نمونه‌های بسیار زیبایی از سبک هندی دیده می‌شود که بیت‌هایی را در اینجا به عنوان شاهد مثال می‌آوریم:

از ناله ام مرنج که آخر شد دست کار / شمع خاموشم و ز سرم دود می‌رود

جان بر سر مکتوب تو از شوق نشاندن / از نهد تـحریر جوابم به در آورد

ما لذت دیدار ز پیغام گرفتیم / مشتاق تو دیدن ز شنیدن نشناسد

در آتش از نـوای سـاز خویشم / کـباب شـعله آواز خویشم

لذت عشقم ز فیض بی‌نوایی حاصل است / آن چنان تنگ است دست من که پنداری دل است

ز سام ناله به دست تصرف شوق است / به سوی قیس گرایش ز ساریبان نبود (۱۲)

غزلسرائی:

با اینکه غالب در انواع شعر فارسی آثار برجسته‌ای دارد ولی همانطور که اشاره شد او را

باید غزلسرای برجسته‌ای در شیوه هندی به شمار آورد و شاید او بزرگترین غزلسرای و

سخنوری باشد که از قرن سیزدهم به بعد در شبه قاره هند غزل سروده است.

بنا به نوشته استاد شفیع کدکنی:

«اوج هنر او مثل همه شاعران سبک هندی در غزل

است. با استعاره‌ها و کنایه‌ها و تصویرهای کوچک و

اغلب زیبا و بدیع که اگر جانب اعتدال در آن رعایت

شود همواره جلوه شعری و جان و جمال هنری آن

قابل ستایش و پذیرش ذهنهای هنرشناس است.» (۱۳)

با اینکه غالب درباره شعر خود می گوید که :

« نویسندگی و شاعری را در مکتب هیچ استادی نیاموخته‌ام، آنچه گفته‌ام

تراوش طبع خود من بوده و از این بابت منت کسی برگردن ندارم »

و نیز می گوید :

« در سخن از پرورش یافتگان مبدأ فیاضم، و سواد معنی را به فروغ گوهر

خویش روشن کرده‌ام و بار منت رهنمائیم بر دوش نیست »

... و ادعا کرده که :

خشک است شیوه تحریر رفتگان سیرایش از نم رگ ابر قلم کنم...

با این حال وی در مراحل مختلف سخنوری به چندین شاعر برجسته مانند عرفی،

نظیری، صائب، حزین و بیدل که از پایه گذاران و علم برداران سبک هندی می باشند ارادت

ورزیده و تحت تأثیر سخنان ایشان قرار گرفته است...» (۱۴)

گلایه :

غالب همچون برخی شاعران دیگر هند و ایران از قدرناشناسی هم وطنانش ناله سر داده

و می گوید که این مردم، قدر هنر او را نمی دانند و نزد ایشان بین سنگ کم ارزش و گوهر گرانبها

تفاوتی نیست و مردمی هستند که معجزه را از شعبده، باز نمی شناسند :

غالب، سخن از هند برون بر که کس اینجا سنگ از گهر و شعبده زاعجاز ندانست

البته همیشه این طور نیست و گاه شعر خود و سرزمین هند را به خوبی ستوده و سرزمین

هند را از بهشت آدم بهتر می داند:

سخن نیست در لطف این قطعه غالب بهشتی بود هند کادم ندارد

البته ذکر وطن دوستی و تعریف و تحسین از شعر غالب در جای جای اشعار و آثارش

آمده از جمله :

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهد شدن (۱۵)

با اینکه غالب در مضمون آفرینی ید طولایی دارد و آثار ارزشمندی هم خلق کرده اما بنا

به نوشته پرفسور سید امیر حسن عابدی :

« با این حال گفته می شود که غالب با تقلید از بیدل تا حدودی شأن و مقام خود را کاهش

داده در صورتیکه حقیقت اینست که تقلید بیدل برای غالب با هر شاعر دیگر غیر ممکن بود ».



غالب خودش می‌گوید:

« در روش بیدل نوشتن ریخته (اردو) خیلی دشوار است. اسدالله خان هم نمی‌تواند (تا قیامت کسی نمی‌تواند) این کار را انجام بدهد. »  
غالب آن چنان معترف عظمت بیدل بود که می‌فرماید:

هچنان آن محیط بی‌ساحل  
قلزم فیض میرزا بیدل

دکتر یوسف حسین خان می‌نویسد:

«تخیل نگاری بیدل، غالب را به طرف خود جلب کرد. خود غالب هم به طرف وی چنان تمایل نشان داد همانطور که آهن ربا آهن را به طرف خود جلب می‌کند. همین است که در شعر ابتدایی غالب پرواز تخیل غیر قابل کنترل است.»  
باز در جای دیگر می‌نویسد:

«منحصر به فرد بودن غالب بسیار آزموده، شوخ و پر شکوه بود...»

هدف غالب از تتبع دیوان بیدل همین بود که از روش عمومی خود را کنار کشیده تا راهش را از معاصران خود جدا سازد.

یوسف حسین خان در کتاب «غالب اور آهنگ غالب» (ص ۲۱۶) می‌نویسد:

« مضامینی که استادان قدیمی در غزلیات خود به کار برده‌اند بعضی اوقات، غالب آنها را اقتباس کرده و با مختصر تغییرات و افزودن با لطفی خاص آنها را می‌سراید که در اینجا به عنوان مثال دو بیت هم مضمون بیدل و غالب را می‌آوریم:

بیدل: هر چند دستگاه بود پیش حرص پیش

از موج بحر تشنه لبی می‌کشد زبان

غالب: (ترجمه از اردو)

دل در شوق وصال یار، زیاده حریص است همچون کف باده روی لب قدح، که نشان تشنه لبی قدح است.

بیدل: غنچه گردیدم، گلشن در گریبان ریختم

عشرت سربسته از دلهای خونین بوده است

غالب: (ترجمه) هنگامی که غنچه باز می‌شود ما امروز دیدیم که دل ما خون شده بود و هم گم شدیم.

توجه به این نمونه‌ها نشان می‌دهد که غالب، شعر بیدل را به خوبی مطالعه کرده و غزلهای او را سرمشق خود قرار داده بود. (۱۶)

سخن را با ذکر ابیاتی چند از برخی شعرا که غالب شعر آنان را مطالعه کرده و تأثیر پذیرفته به پایان می‌برم و نخست هم از بیدل آغاز می‌کنم که کلام و سبک غالب بیشتر تحت تأثیر اوست:

بیدل :

فال تسلیم زن و شوکت و شاهی دریاب

گردنی بشکن و معراج کلاهی دریاب

سبیل بنیاد دو عالم شدی ای آتش عشق

ما گیاهیم ز ماهم پر کاهی دریاب

چه وجود و چه عدم، بست و گشاد مژده است

چون شرر هر دو جهان را به نگاهی دریاب....

غالب :

خیز و بی‌راهه روی را سر راهی دریاب

شورش افزانگه حوصله‌گاهی دریاب

عالم آئینه راز است چه پیدا چه نهان

تاب اندیشه نداری به نگاهی دریاب

غم افسردگیم سوخت کجایی ای شوق

نفسم را به پرافشانی آسی دریاب....

طالب آملی :

پرواز زبال و پر می می‌کنم امشب

مستانه ره می‌کده طی می‌کنم امشب

صد بحر به پای مژه طی می‌کنم امشب (۱۵)

بر چشم زدن در پی آن گوهر نایاب

گر بیک نسیم است که بی می‌کنم امشب....

تا ناله بلبل نبرد جانب گلزار

طالب آملی :

گر پرده هستیست که شق می‌کنم امشب

از انده نیافت قلق می‌کنم امشب

نظاره یکتایی حق می‌کنم امشب

هان آینه بگذار که عکس نفریبد

جان بر لبم اندازه دریا کشیم نیست  
از می طلب سد رمق می کنم امشب  
عرفی :

نسیم صبح چو برگ سمن فروریزد  
جگر ز ناله مرغ چمن فروریزد  
فلک نظر به که دارد که نیش غمزه او  
هزار ناری جادو فکن فروریزد  
اجل به صیدگه ناز او شود پامال  
ز بسکه بر سر هم جان و تن فروریزد  
غالب :

خوشاکه گنبد چرخ کهن فروریزد  
اگر چه خود هم بر فرق من فروریزد  
ز جوش شکوه بیداد دوست می ترسم  
مباد مهر سکوت از دهن فروریزد  
مرا چه قدر بگویی که نازنینان را  
غبار بادیه از پیرهن فروریزد  
نظیری :

عشق است طلسمی که برو بام ندارد  
آنکس که ازو یافت نشان نام ندارد  
بادی که وزد وجد کند مست محبت  
عاشق سرو و سودای می و جام ندارد  
بس زاویه حال مرا روز لطیف است  
تاب نفس صبح و دم شام ندارد  
غالب :

نومیدی ماگردش ایام ندارد  
روزی که سیه شد سحر و شام ندارد  
هر ذره خاکم ز تو رقصان به هوائیست  
دیوانگی شوق سرانجام ندارد  
رو تن به بلا ده که دگر بیم بلا نیست  
مرغ قفسی کشمکش دام ندارد  
حافظ :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند  
بیخود از شعله پرتو ذاتم کردند  
باده از جام تجلی صفاتم دادند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی  
آن شب ندر که این نازه براتم دادند  
غالب :

مژده صبح درین تیره شبانم دادند  
شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند  
رخ گشودند و لب هرزه سرایم بستند  
دل ربودند و دو چشم نگرانم دادند  
سوخت آتشکده ز آتش نفسم بخشیدند  
ریخت بت خانه ز ناقوس فغانم دادند (۱۷)  
خلاصه اینکه مضمون آفرینی و بیان احساسات و یادآوری مسائل زندگانی و انتقاد

اجتماعی و انسان‌گرایی و دادن روح امید در بیشتر موارد و گاه بضامین اخلاقی و درس  
 مناعت طبع و علو همت دادن و مخالفت با تظاهر و ریا و بعضاً بیان افکار عرفانی و ستایش  
 خداوند پاک، نعت پیامبر (ص) و امام علی (ع) به ویژه در مثنویهایش محتوای اشعار فارسی  
 غالب را تشکیل می‌دهد که البته در این کار بی‌تأثر از گویندگان دیگر - همانطور که بعضاً نشان  
 داد؛ شد - نمی‌تواند باشد. ■



### پی‌نوشت‌ها :

- ۱- درباره فرهنگ‌های فارسی و اطلاعات غالب در مورد ایران قدیم و انتقادات وارد بر آن رجوع شود به تحقیقات پروفیسور قاضی عبدالودود محقق نامور هند و اختصاراً مقاله دکتر آصفه زمانی در فصلنامه دانش، چاپ اسلام آباد، ش ۱۷-۱۸ (بهار و تابستان ۱۳۶۸) ص ۸۲-۸۴.
- ۲- این مثنوی مشتمل بر حمد، مناجات، لغت، بیان معراج، منقبت، مغنی‌نامه و در بحر متقارب مشتمل محذوف (فعولن فعولن فعولن فعل) است که مفصل‌ترین مثنویهای غالب از میان یازده مثنوی سروده اوست. تعداد اشعارش متجاوز از یکهزار است. الطاف حسین حالی نوشت که غالب می‌خواست که در این مثنوی غزوات رسول خدا (ص) را به نظم آرد، ولی عمرش وفا نکرد... (مجله دانشکده ادبیات مشهد، س ۹، ش ۱- مسلسل ۳۳، بهار ۱۳۵۲، ص ۱۸۱ و ۱۹۱-۱۹۲ به اختصار و کمی تغییر)
- ۳- ظ، انصاری. «غالب کی فارسی شاعری که اهم نکتی» (نکته‌های مهم شعر فارسی غالب)، بین الاقوامی سمینار، مرتبه بوسف حسین خان، دهلی، ۱۹۶۹ م، ص ۲۲۱.
- ۴- عبدالمغنی «موازنه اقبال و غالب»، نقطه نظر (فاقد مشخصات چاپ)، ص ۳۲۱.
- ۵- محمد منور (پروفیسور). غزل فارسی علامه اقبال، ترجمه و تحشیه شهین دخت کامران مقدم صفیاری، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، ۱۹۸۷، ص ۱۴۵-۱۴۷ به اختصار.
- ۶- مجله تحقیقات فارسی، بخش فارسی، دانشگاه دهلی، ۱۹۹۵، ص ۱۲۳.
- ۷- محمد منور. غزل فارسی علامه اقبال، ص ۱۴۵-۱۴۶ (زیر نویس) به اختصار.
- ۸- محمد علی فرجاد. احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب، مرکز تحقیقات فارسی، اسلام آباد، ۱۳۵۶، ص هفده و هیجده (تقریظ).
- ۹- فصلنامه دانش، ش ۱۷-۱۸ (بهار و تابستان ۱۳۶۸) ص ۱۳-۱۴.

- ۱۰- از تقریظ عبدالشکور احسن بر کتاب احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب، ص هفده.
- ۱۱- در این باره رک: قمر آریان. «ویژگیها و منشأ پیدایش سبک مشهور به هندی در سبک تحول شعر فارسی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، س ۹، ش ۲ (تابستان ۱۳۵۲) ص ۲۶۱ - ۲۹۷؛ صائب و سبک هندی، به کوشش محمد رسول دریاگنت، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ (حاری مقالاتی پیرامون سبک هندی)؛ ابوالقاسم رادفر. «کتابشناسی صائب، بزرگ شاعر سبک اصفهانی»، مدرّس، فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، ش ۵ و ۶ و ۷، دوره اول، پاییز و زمستان ۱۳۷۰ و بهار ۱۳۷۱، ص ۸۱ - ۱۰۸ (حاوی مقالاتی درباره سبک هندی) و منابع دیگر به ویژه در آثار محققان هندی مانند پرنسور امیر حسن عابدی، دکتر رارث کرمانی، دکتر رضیه اکبر حسن و ...
- ۱۲- تمام اشعار برگرفته از کتاب احوال و آثار غالب تألیف محمد علی فرجاد (ص ۱۵۹ - ۱۶۰) می باشد.
- ۱۳- «غالب دهلوی»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۶۹ (نبر ۱۳۷۴) ص ۲۷.
- ۱۴- برای تفصیل بیشتر رک: ادريس احمد. «میرزا غالب و شعر فارسی او»، مجله تحقیقات فارسی، بخش فارسی، دانشگاه دهلی، س ۱۹۹۵، ص ۱۲۳ - ۱۲۷.
- ۱۵- نقل به مضمون از فصلنامه دانش، ش ۱۷ - ۱۸ (بهار و تابستان ۱۳۶۸) ص ۱۵ - ۱۶.
- ۱۶- سید امیر حسن عابدی. «بیدل اور سبک هندی» (بیدل و سبک هندی)، میرزا عبدالقادر بیدل، مرتب سید اطهر شیر، اداره تحقیقات عربی و فارسی پتنه، بهار، ۱۹۸۲، ص ۶۲ - ۶۳ (ترجمه و تلخیص از اردو، حتی نقل قولهای ضمن متن).
- ۱۷- اسلوب احمد انصاری. نقش غالب، غالب اکیدمی، نئی دهلی، ۱۹۷۰، ص ۱۰۷ - ۱۱۵ به اختصار.

قال رسول الله (ص) :  
أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعَهُ عِلْمُهُ .

دردناک ترین عذابها در روز قیامت ، از آن دانشمندی است که علمش هیچ فایده و سودی به خود او نرسانده باشد .

مَنْ قَالَ : «أَنَا عَالِمٌ» ، فَهُوَ جَاهِلٌ .

کسی که بگوید : من دانشمند هستم ، او در حقیقت نادان و جاهل است .

شعر معاصر ایران

زین پیش، شاعران ثنا خوان، که چشمشان  
 در سعد و نحس طالع و سیر ستاره بود،  
 بس نکته‌های نغز و سخنهای پُرنگار  
 گتتند در ستایش این گنبدِ کبود.  
 اقا، زمین که بیشتر از هر چه در جهان  
 شایسته ستایش و تکریم آدمی است،  
 گمنام و ناشناخته و بی سپاس ماند.

ای مادر، ای زمین!  
 امروز، این منم که ستایشگر توام  
 از پوست ریشه و رگ و خون و خروش من.  
 فرزند حقگزار تو و شاکر توام

بس روزگار گشت و بهار و خزان گذشت  
 تو ماندی و گشادگی بی کرانه‌ات  
 طوفان نوح هم نتوانست شعله گشت  
 از آتش گذاخته جاودانه‌ات.

هر پهلوان به خاک رسبدست گرده‌اش  
 غیر از تو، ای زمین که درین صحنه سبز  
 ماندی به جای خویش  
 پیوسته زورمند و گرانسنگ و استوار.

فرزند بدسگالی اگر چون حرامیان  
 بر حرمت تو تاخت،  
 هرگز تهی نشد دلت از مهر مادری  
 با جمله ناسپاسی فرزند بی شناخت.

پروردگان دامن و گهواره وی اند  
سهراب پهلوان و سلیمان پادشاه .

پیشش های جزیل دریافت کرده است . از رویدادهای مهم زندگی ارگم شدن دیوان اوست در  
جنگی که میان امیر وحید الذین مسعود سرمداری (۷۲۸ هـ ق - ۷۲۲ هـ ق) و ملک معز الذین

حسین کورت (۷۳۲ هـ ق) . ای بس که تازیانه خونین برق و باد  
پیچیده دردناک

برگسوده زمین ، اجمال بدان اشارت زلفت مادیون پیوستگی او با  
مفاهیم قرآن مجید و احسان

ای بس که سیل کف به لب آورده عبوس  
جوشیده سهمناک بر این خاک سهمگین ،

زان گونه مرگبار که پنداشتی ، دریغ  
دیگر زمین همیشه تهی مانده از حیات ،

اما ، زمین همیشه همان گونه سخت پشت  
بیرون کشیده تن

از زیر هر بلا ،  
و آغوش باز کرده به لبخند آفتاب

زرتین و بر سخاوت و سرسبز و دلگشا ...  
رتال جامع علوم انسانی

بگذار چون زمین  
من بگذارانم این شب طوفان گرفته را ،

آنکه به نوشخند گهربار آفتاب  
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را ... ■

بگذار چون زمین  
من بگذارانم این شب طوفان گرفته را ،

آنکه به نوشخند گهربار آفتاب  
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را ... ■

بگذار چون زمین  
من بگذارانم این شب طوفان گرفته را ،

